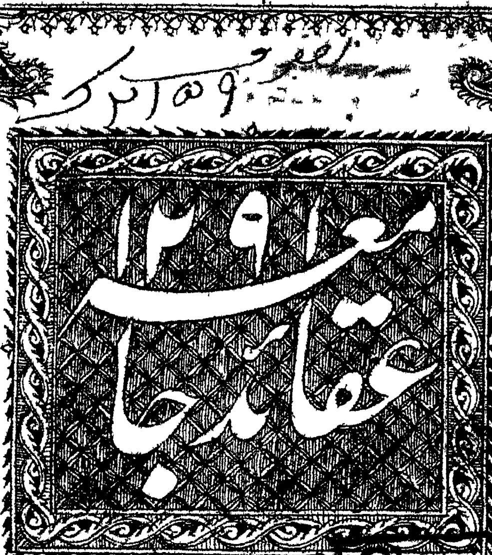
75

5

ما شاء الله لا قوة الا بالله

بفضل خالق بی همتا از تالیفات مولانا عبدالرحیم ضیا برای حضرات صوفیهٔ صافیه رسالهٔ فوائد نافعه موسوم



باهتمام عاجز محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان تربیت یافتهٔ برادر معظم محمد مصطفی خان مرحومین

در مطبع نظامی واقع کانپور ۱۲۹۱ھ مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد الهی و نعت رسالت پناهی و صلوة و سلام آل کرام و اصحاب امجاد
مخفی مباد که حضرت والا رتبت ذات بابرکات ستوده صفات مورد مراحم
پروردگار هادی روزگار شیخی و سیدی مولوی حاجی سید شهاب الدین صاحب
عرف حسن پادشاه ابقاه الله تعالی علی رؤس المسترشدین حسب اتفاق زمانه
دریبولا وارد این بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن حرسها الله عن الفساد والفتن آمد
نظر بر استعداد طلبا طریقه التعلیم ظاهری و باطنی چنان مقرر فرمودند که اول طالب خدا را
درس عقائد می فرمایند من بعد حسب استعداد و طلبش هدایت باطن می نمایند تعلیم
فائدهٔ بست و هشتم جواهر السلوک برای طالب لازم میدارند که دران حضرت

بقیة السلف امام الخلف مقبول جناب رسول خدا صاحب فنا و بقا سند الواصلین
سید الکاملین مولائی مرشدی حافظ حاجی سید عبد اللطیف المعروف به شاه
محی الدین صاحب قادری ویلوری مدظلہ قدس سره در بیان عقائد اهل سنت
و جماعت دو رساله جمع فرموده اند یکی عربی مسمی به حسن العقیده حسب ضابطهٔ علمای
متکلمین مثل کتب قلم کرامت رقم معدن علوم وهبیه مخزن فنون کسبیه عمده ترین
خلفای احمدیه حکیم امت محمدیه ولی بلا اشتباه مولانا شاه ولی الله محدث
دهلوی و دیگری فارسی موافق قاعدهٔ صوفیه محققین مصنفهٔ ولی کامل شیخ واصل
مقبول بارگاه صمد شیخ فتح محمد محدث برهانپوری رحمة الله علیهما از انجا که برای
استفادهٔ یک فائده خاصه حصول کتاب جواهر السلوک بهر طالب خیلی دشواری و نیز
خدر استعداد بعض اخوان از کسوت علم عربی عاری بود حسب صواب دید حضرت
ابقاه الله تعالی حسن العقیده را بحسن عقیدهٔ خود در لباس فارسی جلوه دادم و برای تسهیل
تیسیر عقائد صوفیه العینه ضمیمه اش گردانیدم تا هر دو رساله حکم رساله مستقل پیدا کند
و فائدهٔ عام و همین ضابطهٔ تعلیم دستور اخوان کرام شود امید که
بطفیل طالبان اجری نصیب این هیچمدان هم گردد
مصرع و للارض من کاس الکرام
نصیب * آمین یا رب العالمین



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين اما بعد فيقول الفقير الى رحمة الله الكريم احمد المدعو بولى الله بن عبد الرحيم احسن الله تعالى اليهما گواه ميدارم الله تعالى را وهر كه حاضرست از ملائكه وجن وانس هر آئينه من اعتقاد دارم از خلوص دل خود كه تحقيق براى عالم صانع ست قديم دائما ابدا واجب ست هستى آن صانع وممتنع ست عدم آن هستى وآن صانع بزرگ وبرترست موصوفست بجميع صفات كمال وپاك ست از تمام علامات نقصان وزوال وآن صانع خالق ست براى تمامى مخلوقات عالم ست براى تمامى معلومات توانا ست برهمه ممكنات مريدست براى تمامى كائنات زنده شنوا بينا ست نه او را شبه است ونه ضد ونه ند ست ونه مثل ونه شريك ست او را در وجوبيت وجود ونه در استحقاق عبادت ونه در خلق وتدبير عالم پس نيست مستحق عبادت يعنى انتهاى غايت تعظيم مگر او ونه شفا دهد مريض را او ونه رزق دهد ونه دور كند ضرر را مگر او باين معنى كه بگويد چيزى را كه باش مى باشد نه بطور سبب عادت ظاهرى چنانچه گفته ميشود كه طبيب

مریض را شفا داد و اسیر لشکر را رزق داد پس اینهمی غیر آن نیست اگرچه مشابه شد در لفظ و نه
او را یاری وه ست و نه او در غیر حلول میکند و نه بغیر خود متحد میشود و قائم نمیشود بذات وی
کرامی حادث پس نیست در ذات وصفات او حدوث و جز این نیست که حدوث متعلق صفات
بمتعلقات آن صفات تا اینکه ظاهر میشود افعال و حقیقت حدوث اینکه هر آیینه تعلق هم حادث
نیست ولیکن حادث همان متعلق ست بفتح لام پس ظاهر میشود احکام تعلق متفاوت بسبب تفاوت
متعلقات آن و او پاک ست از حدوث و تجدد از هیچ وجه نه جوهر ست و نه عرض و نه جسم و نه در
حیز ست و نه در جهت و اشاره کرده نمی شود بسوی او به اینجا و آنجا و صحیح نمی شود بر وی حرکت و
انتقال و تبدل در ذات وصفات وی و نه نادانی و دروغ و او بالای عرش ست چنانکه تعریف
کرد ذات خود را اولاکن نه بمراد مکانی و جائی بلکه کسی نمی داند حقیقت این تفوق و استوا را
مگر خود تعالی و پخته کاران در علم از کسانیکه داد آن را خدای تعالی از نزد خود علمی و او دیده خواهد شد
مومنان روز قیامت بدو وجه یکی از آن دو وجه اینست که کشف کند بر دل مومنان کشف
بلیغ زائد از تصدیق مومنان باو از روی عقل پس گویا که این رویت بچشم ست مگر بغیر برابری
و مقابله و جانب و رنگ و صورت و معتزله و غیر آنان قائل این هم چه اند و این هم حق ست و نیست
خطای آنها مگر در تاویل ایشان رویت را باینمعنی یا حصر آنان رویت را در این معنی و دیگر از آن دو
وجه اینکه ظاهر شود آن ذات پاک برای مومنان در صور متنوعه چنانکه مذکور ست در حدیث پس
خواهند دید او را بچشمهای خود بصورتی و رنگی و روبرو چنانکه در خواب می بینند طوریکه خبر داد بآن
نبی صلی الله علیه وسلم حیث قال رأیت ربی فی احسن صورة پس خواهند دید
در آنجا یعنی در آخرت آشکارا بدیده چشم آن را که می بینند در دنیا بخواب و این هر دو وجه را فهمیم
و اعتقاد میداریم و اگر مراد خدا و رسول خدا از رویت غیر این هر دو وجه باشد پس ما ایمان آوردیم

بجز ابلاغ الهی و رسالت پناهی و اگرچه نمیدانیم با جمیع افراد آن که اینست آنچه که خواسته است خدای تعالی
شد و آنچه نخواسته است نشد پس کفر و معاصی با آفریدن و اراده او هست و راضی نیست بآن و او غنی است
احتیاج کدامی چیز نمیدارد در ذات و صفات خود و نیست کسی حاکم بر او و نه واجب شود بر او چیزی
بواجب کردن غیر او بلی گاهی وعده میدهد چیزی را پس وفا میکند بوعده چنانکه وارد شده تفضلاً
ضاً منه علی الله و تمامی افعال او متضمن حکمت و مصلحت کلیه است پس آنچه که او میداند و واجب نیست
بر وی لطف جزئی خاص یا مصلحت خاص نیست قبیح از وی و منسوب نمیست در آنچه میکند و میفرماید
بسوی جور و ظلم مراعات میکند حکمت را در آنچه پیدا کرد و حکم فرمود نه اینکه او میخواهد کمال نفس خود
و صفات خود بکدامی چیز و نه اینکه باشد او را حاجتی و غرضی پس تحقیق که آن ضعف و قبح است
نیست حاکمی سوای او پس عقل را در حسن و قبح اشیا و در بودن فعل خاص سبب ثواب و عقاب
حکم نمیرسد و تحقیق که حسن و قبح اشیا بقضای خداست و حکم آن و تکلیف و اذن او و فرمان را
پس بعضی از این اشیا آنست که در یابد عقل سبب آن و مصلحت آن و مناسبت آن شی برای
ثواب و عقاب و بعضی از آن آنست که عقل و رسی یابد آنرا اگر مجرد ماند و بغیر از خدای تعالی
دیگر بعضی از صفات او تعالی و احدیت بالذات غیر متناهی حسب تعلق و جزئی نیست که تجدد در
متعلق است یعنی مذکوره و برای او تعالی ملائکه اند علوی و ملائکه اند موکل بر کتابت اعمال و حفاظت
بنده و از هلاکت و طلب بسوی کار خیر و تحریک میکنند برای بنده تحریک خیر برای هر یک مقام
معلوم است لَا يَعْصُونَ اللهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و از خلق خدا
شیاطین اند برای ایشان آسیب شرست نسبت با بنی آدم و قرآن کلام الهی است وحی کرده است
خدای تعالی بآن بجانب نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ
اللهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ

پس اینست حقیقت وحی و جایز نیست شرک تسمیه در اسما و صفات خدا پس موقوفست اطلاق اسما
و صفات بر شرع و عود روح در جسم حق ست اجتماع جسدها خواهد شد و عود خواهد کرد درانها ارواح
و باشند جسمها چنانکه بودند از روی شرع و عرف و اگرچه دراز شوند یا کوتاه چنانکه وارد شده ان
ضرس الکافر مثل احد یا باشند جسمها لطیف تر ازانها چنانکه آمده در صفت اهل جنت
و این کیفیت جسمها چنانست که بیشک طفلکی همان جوان باشد و پیر باشد و اگرچه بدل شوند اجزا
دران عالم هزار بار و گذشتن از پل صراط و حساب و کتاب و صراط و میزان عمل حق ست و جنت
و دوزخ حق ست و آن هردو امروز مخلوق اند و اگرچه تصریح نکرده است نص به تعیین
جای آن هردو بلکه آن هردو جای اند که خدا خواسته چرا که نیست احاطت علم ما بخلق و عالمهای
خدا و مسلمان مرتکب گناه کبیره مدام در آتش نخواهد ماند و آن کبیره را خدای تعالی درین آیه
می فرماید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم
یعنی بسبب نماز و کفارات و عفو از کبائر جائزست چرا که افعال خدای تعالی در دنیا
و آخرت بر دو وجه ست یکی موافق عادت رب العزت و یکی بطریق خرق عادت
و عفو کبائر از کسی که بی توبه مرد جائزست بطریق خرق عادت و همچنین عفو
از حقوق آدمیان هم جائزست و این وجه تطبیق ست درمیان آیات متعارضه
ظاهر در نظر و شفاعت حق ست برای کسی که اذن خدا باشد و شفاعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم برای اهل کبائر امت او حق ست و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مقبول ست در قیامت و هرجا که نفی شفاعت واقع ست پس مراد ازان شفاعتی بر
کسی ست که بغیر اذن خدای تعالی و بغیر مرضی او باشد و عذاب قبر برای
فاسق و آسایش در قبر برای مومن حق ست و سوال منکر و نکیر حق ست و از سال

رسل جانب خلق حق ست و تکلیف دادن خدا بندگان خود را بامر و نهی بزبان رسولان
حق ست و آن رسولان ممتاز اند بچند امور که آن امور یافته نمی شود در تمامی مخلوق
غیر اینها و دلالت دارند آن امور بر انبیا بودن آنها یکی ازان خرق عادات ست
و یکی ازان سلامت آفرینش و دین و کمال اخلاق ایشان ست و سوای اینها جمیع
انبیا علیهم السلام معصوم اند از افعال کفر و از کبائر عمداً و اصرار بر کبائر نگاه میدارد
ایشان را خدای تعالی از کفر و کبائر بسه وجه یکی ازان اینست که پیدا میکند ایشان را
خدای تعالی بسلامت فطرت و کمال اعتدال اخلاق پس رغبت نمی کنند در معاصی بلکه
ازان متنفر می باشند و دیگر وجه اینکه وحی فرستد سوی ایشان که هر آینه بر معاصی عقاب
می شود و بر طاعات ثواب پس پیدا شد این وجه ایشان را باز دارنده از معاصی وجه
ثالث اینست که حائل میشود خدای تعالی درمیان ایشان و درمیان معاصی به پیدا
کردن لطیفه غیبیه مثل ظهور صورت یعقوب علیه السلام که گزنده انگشت خود بود در قصه
یوسف علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم خاتم انبیا هستند که کسی نبی نخواهد شد بعد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عام ست برای تمامی انس و جن و
آنحضرت افضل انبیا اند باین خصوصیت و دیگر خواص مانند آن و کرامات اولیا حق ست
و تعریف اولیا اینکه المؤمنون العارفون بالله تعالی و صفاته المحسنون
فی اعمالهم بزرگ میکند خدای تعالی باین کرامات هر کرا که میخواهد و مخصوص میگرداند
برحمت خود هر کرا اراده می کند و گواهی میدهیم بجنت و خوشنودی برای

عشره مبشره وحضرت فاطمه وخدیجه وعایشه وحسن وحسین رضی الله عنهم اجمعین وتوقیر
می کنیم واعتراف می کنیم بعظمت محل ایشان در اسلام وهمچنین اند اهل بدر واهل بیعة
الرضوان وابوبکر صدیق امام برحق ست بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم وبعد ازان
حضرت عمر وبعد ازان حضرت عثمان وبعد ازان حضرت علی رضی الله عنهم بعد ایشان
خلافت تمام شد وبعد آن بادشاه گزنده سخت گیر شدند وحضرت ابوبکر صدیق رضی الله
عنه افضل خلائق اند بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم وبعد او حضرت عمر رضی الله عنه ونفی
افضلیت دیگران بجمیع وجوه نیست تا شامل شود نسب وشجاعت وقوت وعلم ومانند آن را
بلکه آن افضلیت شیخین بمعنی نفع کثیر او شان ست در اسلام پس سردار ست نبی صلی الله
علیه وسلم هستند ودو وزیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر وعمر رضی الله عنهما هستند باعتبار
همت بالغه در آشکار کردن حق پس هر آینه برای نبی صلی الله علیه وسلم دو وجه ست یکی
وجه اخذ فیضان از خدا ودیگر وجه اعطا به خلائق وبرای ابوبکر وعمر رضی الله عنهما در اعطای
خلق از تالیف مردمان وجمع کردن آنان وبرای تدبیر جنگ ید طولی ست ونگاه میداریم
زبانهای خود را از ذکر صحابه مگر بذکر خیر وهمه ایشان امام وراهبر ما هستند در دین وبد گفتن
همه ایشان حرام ست وتعظیم همه ایشان واجب وتکفیر نمی کنیم هیچ کس را از اهل قبله مگر اینکه
دران باشد نفی صانع قادر مختار یا عبادت غیر الله یا انکار آخرت وانکار پیغمبر وسائر
ضروریات دین وامر بالمعروف ونهی عن المنکر واجب ست وشرط آن اینست که سوی فتنه
نرساند وگمان قبول مردم باشد پس این عقیده من ست عبادت می کنم خدای تعالی را باین
عقیده ظاهر وباطن والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا ومولانا شیخ فتح محمد محدث رحمة الله علیه میفرمایند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله

زیرا که دیگری را کافر گوید اگر وی در نفس الامر کافر نبود قائل بالفعل کافر گردد وحکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آنکس

محمد وآله واصحابه اجمعین بدان ای عزیز ارشدک الله تعالی فی الدارین صوفیانیکه قائلین بوحدة الوجود

بذوق و وجدان چنین یافته اند و برین عقیده داشته اند که حقیقت حق سبحانه وتعالی وجودست

وآن وجود من حیث الحقیقت متعین نیست بلکه وجود مطلق ست بآن معنی که آن وجود وجودست باعتبار حقیقت نه او را

قید خاص ست نه او را قید عام ونه او را قید اطلاق ست نه قید تقیید وآن وجود منقلب نگردد لان فیه اتصاف النقیض

بالنقیض او اتحادهما وهما محالان لان فیه انقلاب الحقائق واین نیز محال ست پس چون حقیقت آن

وجود مطلق ست در خارج همیشه محقق بود امر کلی نباشد از جهت آنکه سبب شی از نفس خود لازم

می آید واین نیز محال ست از جهت آنکه هست هست ست امر ذهنی نیست که محتاج باشد بجزئیات

وافراد خود در موجودیت خویش پس همون وجود مطلق واجب باشد وآن وجود را صفت وجوب

وقیومیت وبقا وقدم وعظمت وجلال وعلم وقدرت وجمیع صفات الهیه ثابت اند وآن

وجود بیچون ولانهایت وغیر منحصر وغیر محدود ست واین صفات از آن وجود گاهی منفک نیستند

وآن وجود را باعتبار این صفات واجب الوجود واله می گویند وآن وجود یکی ست وغیر وی

موجود نیست ومحال ست که باشد از آنکه حقیقت وی تعالی وجود ست وغیر وی بالکلیه جز

عدم نباشد پس غیر وی موجود نتواند بود واز آنکه حقیقت وجود را مثل ومخالف وضد نیست

وغیر در این سه قسم منحصر ست پس غیر وی موجود نباشد واصل همه موجودات همون ست و

کائنات از وی صادر اند واو بذات خود بهمه موجودات متعین ومتکیف شده است وبلباس

مخلوقات ظاهر آمده ست وذات او با همه صفات مقید شده خلق نما گشته است بی انقلاب

حقیقت وی وصفات حقیقیه وی واو بحال خود ست با اطلاق خود وصفات حقیقیه وی هم

بحال وبکمال خود اند وبا اطلاق خود وبآن اطلاق حقیقت واطلاق صفات خود را باین تقیید

جلوه نموده است پس ظاهر باین تقیید وبلوازمات این تقیید ست وبباطن بهمان اطلاق

و بلوازمات آن اطلاق ست مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ
بیانِ این معنی ست پس انچه تقید ست راجع بظاہر آمده و ہمه اطلاق راجع بباطن پس او
فی الحقیقت الٰہ است عبد نما اماگاہی فی الحقیقت عبد نمی شود چنانچه حقیقت وی
وصفات حقیقیهٔ وی والٰهیهٔ وی منقلب نباشد از انکه انقلاب حقیقت وی محال ست و انفکاک
صفاتِ حقیقیهٔ وی ازان حقیقت نیز محال ست پس الٰہ عبد نما باشد و چون عبد بتوجه تمام
باصلِ خود و بباطن خویش باز گردد و نظر ازین تقیدات بردارد و بر باطن گذارد و این شعور
بالکلیه فانی گردد تا ذات و صفاتِ وی که مقید اند منبسط گردند و بذات و صفاتِ حق متحد
باشند بهمچو انبساط ذات و صفاتِ حق دران وقت این بنده کانه هو باشد و عبدِ الٰہ نما گردد
این ست کمالِ آن بنده اما گاہی فی الحقیقت الٰہ نشود از انکه چون تقید آن بنده و صفات
آن بنده بالکلیه انبساط پذیرد او بالکلیه نماند کدام منبسط گردد و که متحد باشد با حق پس کمالِ بنده
این ست که در وی حق جلوه گر باشد و آن بنده انبساط و اتحاد با حق پذیرد چنانچه کانه هو
گردد و عبد الٰہ نما شود این ست تحقیق محققان و عقیدهٔ گروه صوفیان و ذوق و وجدان
عارفان اگر عارفی از شعور خود بالکلیه گم گردد و خود را همون بیند و هو هو گوید معذور ست
و آگاه نیست از حقیقت حال خود و چون هشیار شود و از حقیقتِ حالِ خود خبردار گردد خود گوید
کمالِ من این ست که من عبدِ الٰہ نما باشم چنانچه حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی
قدس سره العزیز می فرمایند اِنْ قُلْتُ یَوْمًا سُبْحَانِیْ مَا اَعْظَمَ شَانِیْ فَاَنَا الْیَوْمَ کَافِرٌ مَجُوْسِیٌّ وَاَنَا
اَقْطَعُ زُنَّارِیْ وَاَقُوْلُ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ
چون سلطان العارفین از حقیقتِ حالِ خود خبردار شد گفت اکنون مسلمان شدم حقیقتِ حال
این ست که آن حقیقتِ مطلق را باین تقید و ربا بدین اتحاد و تباین تا مسلمان حقیقی شود

ای درفنای تمام

بلا مغایرة الحقیقتین

ز دیده پس بگذر
نشان من پس من
از زود نا در جو ی
همه تو پس من برم
دنا از خود را دیکھوں

وکلمهٔ طیبه را تمام در یابد وگرنه لا اله الا الله حاصل باشد و محمد رسول الله حاصل نه و آن
حقیقت مطلقه با این نمودن تقیدات مطلق ست و صفات حقیقیه و اطلاقیهٔ وی همچنان مرجع
همه مقیدات ست و او اله همه و معبود و مسجود همه و اینها همه راجع و عابد و ساجد او یند و از آن
حقیقت نزول کلام ست و ارسال رسل و آن حقیقت آمر ست و ناهی این مقیدات مامور او یند
و محل تصرف وی و مظاهر اسماء وی در مظهری اسم هادی در کار ست و در مظهری اسم مضل در کار
مآل آن بر ترحم و مآل این بر قهر پس مظهری مرحوم آمد و مظهری مقهور آن متنعم بنعم جنات ست و این معذب بعذاب
جهنم و این مرحومیت و مقهوریت و این راحت و الم راجع بمقیدات آمد و راجع بآن حقیقت نه از آنکه
آن حقیقت منزه است از اینها باعتبار مرتبهٔ اطلاق خود و ظهور این راحات و آلام باعتبار این تقیدات ست
نه باعتبار آن اطلاق یا آنکه آمر و مامور همه اوست و بآن اتحاد آمر با آمریت خود و مامور با ماموریت خود ست
چنانچه حضرت شیخ محی الدین بن علی عربی در فتوحات مکیه میفرمایند هو عین کل شیء
فی ظهوره و ما هو عین الاشیاء فی ذواتها بل هو هو و الاشیاء اشیاء این ست وجدان محققان
و عقیدهٔ حضرات صوفیان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ایشان را با اعتقاد علماء ظواهر هیچ
روی مخالفت نیست مگر در ربط حق بعالم علماء ظواهر ربط ایجاد حق بعالم می دهند به تباین
حقیقتین و علماء باطن ربط ذات حق بعالم می دهند بی تباین حقیقتین و اتحاد و بی انقسام و تجزی
و تبعیض نیز و یک ایشان یک حقیقت آمد اما در ثبوت مرتبهٔ حق و مرتبهٔ عالم و احکام مرتبه هر دو
هیچ مخالفت نیست احکام واجب بر واجب مترتب می دارند و احکام عالم بر عالم و احکام آن
برین مترتب نگردد و احکام این بر آن مترتب نه شود این ست صراط المستقیم اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
آمین علماء ظواهر بر بنای خود هیچ طوری از اطوار یگانگی بر عالم روا ندارند بلکه کفر پندارند زیرا که

نزد ایشان عالم را با حق بهیچ وجه یگانگی نیست و صوفیان بر بنای حق و بهمه اطوار یگانگی بر عالم
جائز دارند بل جزوی و رکنی از ایمان شمارند از آنکه نزد ایشان حق ثابت است اما نه جداگانه
و بیگانه از عالم و نه متحد و یگانه با او زیرا که نزد ایشان من حیث الوجوه یگانگی است و من حیث
المراتب بیگانگی و ثبوت ایمان بدو رکن است یگانگی و بیگانگی و آن یگانگی و بیگانگی بدو امر است
امر الحق والعبد و جمع الامرین المذکورین ایمان تمام و کامل میدانند لان فیه ثبوت الحق و العبد
بلا تباین و اتحاد پس کسی که بوجدان و ذوق بی تباین و اتحاد هر دو مرتبه را برابر دارد و حقیقت
وجود را با جمیع الهیات حقیقیه و با جمیع قیودات خلقیه دریابد او را کامل مکمل می گویند و کسی که
باستیلای وجود یا باستیلای حق مرتبه خلق را محو سازد او را مغلوب الحال گویند و معذور دارند و مرفوع القلم شمارند
ان الله لا یواخذ العشاق بما صدر منهم و کسی را که رویت خلق حق را ساتر آید او را محجوب گویند و کسی که
علم وحدت را بتوهم محظوظ آن علم مرتبه خلق را بر دارد او را ملحد و زندیق گویند و کسی که علم و معرفت
وحدت را چنانکه مذکور است بداند و بدان عقیده صحیحه دارد و مراقب بدان بود او را عالم ربانی خوانند
و امید است که او بطفیل این علم و عقیده و مراقبه بدرجه کمال رسد درین جهان یا در آن جهان
و کسی که مراقب نبود و آن علم و عقیده صحیحه دارد او هم چیزی ازین نصیب خالی نبود و ازین حظ عاری
نباشد و هر که این علم و عقیده صوفیه را یاد دارد و هر مسئله این رساله را بتحقیق بداند از زلات صوفیان
خامان و از زندقیت زندیقان و از الحاد ملحدان و از اباحت اباحتیان نجات یابد و بدرجه
صدیقان رسد والله اعلم بالصواب صوفیان آن حقیقت را که حقیقت وجود است من حیث
هو هو مرتبه لاتعین و ذات بحت خوانند اما نه بآن معنی که مفهوم سلب تعین و بحتیت آنجا ثابت
باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت و مرتبه غیب هویت و مرتبه لاهوت خوانند و هیچ اسمی
که ورای وجود فائده دیگر دهد روا ندارند و چون آن حقیقت را العلم مطلق و علم اجمال که یافت

خودست مرخود را بذاتِ خود و یافتِ جمیع شیونات ست یعنی اسماء الهی و کونی بی امتیاز یکی از دیگری
ملاحظه نمایند وحدت گویند و حقیقت محمدی صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم خوانند و تجلی اول
و تعین اول و تنزل اول نامند و چون آن حقیقت را بعلم مفصل که یافت خودست با صفات و
اسماء الهی و کونی مفصلاً بامتیاز یکی از دیگری ملاحظه نمایند واحدیت و الهیت و حقیقت انسانی
خوانند و دانش خود که درین مرتبه ست مر اورا تعین علمی و اعیان ثابته نامند و این همه جدا
و شهود و علم و شعور را او مر اورا در سه طریق منحصر ست و این همه مراتب مذکور را قدیم پندارند و تقدیم
و تاخیر یکی بر دیگری تقدم و تاخر رتبی دانند نه مکانی و زمانی و چون آن حقیقت متلبس شود
بعالم نورانی آن را عالم ارواح و عالم ملکوت و عالم مثال خوانند و چون آن حقیقت متلبس شود
بعالم جسمانی آن را عالم اجسام و عالم شهادت و عالم ناسوت گویند و چون آن حقیقت متلبس شود
و مقید باشد بجمیع مراتب مذکوره جسمانی و نورانی واحدیت و وحدت انسانی گویند و چون آن
حقیقت بعد ازین تقید در انسان منبسط گردد و متسع شود بجمیع مراتب مذکوره و همه مراتب مذکوره
در وی ظاهر آیند بانبساطِ خود او را کانه هو گردانند آن را انسان کامل گویند و آن انبساط
و اتساع بکمال و اکمل مرتبه در صورت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم دارند و ختم نبوت هم بر
ازین وجه شمارند و از عبارت سابقه معلوم شد که کمالِ مقید بدو وجه نگاه داشتن ست وجه اطلاق
و وجه تقید که درخواست اما چون آن حقیقت مطلقه مقید شد بمجرد مقید شدن به تقید خو کرده
گرفت و به تقید بصر و تقید سمع مقید و همه اوصاف مقید به تقید عادت گرفتند و آن حقیقت
مطلقه را و اوصاف آن حقیقت را ساتر آمدند و از آن حقیقت بیگانه واگشتند و جهت تقید را
غالب آمد و احکام و لوازم تقید برو مستولی شد اکنون طریق رجوع مقید سوی مطلق این ست
که وجه اطلاق را بر وجه تقید غالب کند و همیشه مراقب بوجه اطلاق باشد بهیچ وجه ملاحظه بوجه

نگهبان و نگران ۱۲

تقیید نکند و بهر طریق که وجه تقیید فراموش شود آن طریق لازم گیرد و فرض راه داند و هر امر یکه وجه
تقیید را غلبه دهد و در کثرت و دوئی اندازد آن امر را قاطع الطریق داند و بآن ملتفت نشود و اگر
آن امر از امور دنیوی ست واجب ست که آن را بالکلیه ترک کند و اگر از امور دینی ست پس
به بیند که اگر آن امر از مفروضات ست یا از سنن و واجبات یان آوردن آن ضروری ست
و اگر این ها نیست آن را هم ترک کند اگرچه آن امر از خیرات و حسنات باشد (یعنی سنتهای موکده ۱۲) حاصل الکلام هر کار یکه
وجه اطلاق را غلبه دهد فرض راه وی آن کار ست از انکه فرض راه وی آن ست که وجه اطلاق
را حاضر آرد از ینجاست که گفته اند خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ صفت عاشقان ست مقید را
نگاه داشتن بر وجه مطلق فرض آمده است و هرگز ملاحظه بوجه تقیید نکند و اگر خواهد که هر دو
وجه را نگاه دارد ممکن نیست که غلبه وجه اطلاق حاصل نماید از انکه مقید بوجه تقیید عادت
گرفته است و تقیید و لوازمات او لازم حال او آمده اند مانع وجه اطلاق آیند و سوی خود کشند
ابتدا ممکن نیست که نگاه داشتن وجه اطلاق را غالب آرد بعد از غالب شدن وجه اطلاق
ملتفت بوجه تقیید شود و مراقب بآن وجه باشد و آن وجه را حاصل کند در آن وقت ممکن ست که
وجه تقیید بآن طریق حاصل آید که وجه اطلاق را حاجب نباشد و مانع نیاید چون آن وجه مقید
حاصل شد بدرجه کمال رسید و مساوی الطرفین گشت انبیا صلوات الله علیهم که بخلق آمده بودند
بوجه اطلاق آمده بودند اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی (فرستاد پیغمبر خود را به هدایت ۱۲) و وجه تقیید هم همراه ایشان بود آیه کریمه وَدِیْنِ
الْحَقِّ لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهٖ ایشان را هر دو وجه داده نبی کردند و بدعوت خلق فرستادند
و اگر نه نبی و رسول نتوانند شد و نبی ما را صلی الله علیه و آله سلم ظهور آن هر دو وجه بکمال مرتبه
داده بودند از آن وجه آن حضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم خاتم النبیین آمد فافهم هذا الطریق
و تامل و توصل واعمل علیه **خاتمه** خاکپای بندگان خدا عبد الرحیم ضیا عفا الله ذنوبه

وسترعیوبه می گوید که چون از فهم مضامین این اوراق انسان را مرتبهٔ جامعیت حاصل می شود بنا برآن
نامش عقائد جامعه نهادم اللهم صل علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم هفدهم شهر صفر المظفر ۱۲۹۰ سنه هجری

تقریر لازم التحریر نوک ریز قلم کرامت رقم حضرت بلند تربت قدوة المتکلمین
عمدة المحققین خلیفهٔ سید شاه محی الدین جگر گوشهٔ حضرت خاتم المرسلین
مولائی مرشدی جناب مولوی حاجی سید شهاب الدین صاحب عرف
حسن پادشاه تخلص شهاب ابقاه الله تعالی علی رؤس المسترشدین الی یوم الدین

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً ومصلیاً ومسلماً این نسخه حسن العقیده که بر حسن عقیدهٔ مترجم دال است لفظاً فصیح و حرفاً حرفاً صحیح لله دره وعلیه اجره

یا رب به نبی و آل پاکش	یا رب بدل ضیا ضیا بخش	زو کن فانی ز خود بقا بخش
کن عین هدایت انتهایش	خط عفو کش تو بر خطا کش	با دو بینی سیه یکی نمایش
معمور زیاد محو ضیا باد	تا جلوه دهد شهاب ثاقب	در جلوهٔ خود کنش مراقب
	انسان مراد تو ضیا باد	اسأل الله ان ینفعه و ینتفع به

ویرتقی درجاته فی کل وقت وحین بحرمة سیدنا محمد وآله وصحبه اجمعین قاله بفمه ورقمه بقلمه
الفقیر الحقیر شهاب الدین حسن پادشاه کان الله له ولوالدیه ولسائر المسلمین آمین ثم آمین

قطعهٔ تاریخ ضیایافت مهر انور مطلع نازک خیالی حافظ محمد نور الله نور الله نور الله اقبا کلامه علی فلک المعالی

حبذا این نسخهٔ نادر که تصنیف ضیاست	طالب حق را همه الحق فوائد آمده
گشت ... نور	بهر خاصان الٰهی این عقائد آمده

۱۲۹۱